

EUGÈNE IONESCO

Le roi se meurt



شاه می میرد

| اوژن یونسکو | سحر داوری | مجموعہ آثار یونسکو (۳) |

تریدگل

شاه می میرد |

اوزن یونسکو |

مترجم: سحر داوری |

نسخه پردازی: حسنیه طباطبایی، کیمیا نیک پور |

نمونه خوان: فریدالدین سلیمانی |

مدیر هنری و طراح گرافیک: سیاوش تصاعدیان |

مدیر تولید: مصطفی شریفی |

چاپ اول | ۱۳۹۹ تهران | ۱۰۰۰ نسخه |

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۶۸۶۳-۱۵-۵ |

انترپبلیکل | Bidgol Publishing co. |

تلفن انتشارات: ۲۸۴۲۱۷۱۷ |

فروشگاه: تهران | خیابان انقلاب | بین ۱۲ فروردین و فخرزای | پلاک ۱۲۷۴ |

تلفن فروشگاه: ۶۶۴۶۳۵۴۵ ، ۶۶۹۶۳۶۱۷ |

bidgolpublishing.com |

همه حقوق چاپ و نشر برای ناشر محفوظ است. |

هرگونه اجرایی از این نمایشنامه منوط به اجازه رسمی از مترجم یا ناشر است.*

* یادداشتی در مورد حقوق مادی و معنوی این اثر:

اجرای نمایشنامه های چاپ شده، بدون کسب اجازه از مترجم و ناشر، به کاری معمول در تئاتر ایران بدل شده است؛ این کار بیشتر اوقات با تغییر جزئی در ترجمه و دست بردن در آن صورت می گیرد و نتیجه آن کتمان حقوق معنوی و مادی صاحبان اثر، و توهین به مخاطبان و نپذیرفتن هیچ گونه مسؤلیت حرفه ای است.

برای مترجمان بسیار پیش می آید که بدون چشم داشت مادی اجازه اجرای اثر را بدهند، به خصوص برای همراهی با اجراهای شهرستان ها و دانشجویان، اما بی شک همه آنان خواستار رعایت حقوق معنوی خود (ذکر نام مترجم) در اجراهایی هستند.

بنابراین، نشر بیذگل استفاده بدون اجازه از ترجمه های نمایشی اش را، اعم از اجراهای رسمی کوچک یا بزرگ، به ویژه در تئاتر تهران و جشنواره ها، اقدامی غیرقانونی قلمداد می کند و از طریق مراجع مربوط موضوع را به جد پیگیری خواهد کرد.



شخصیت‌ها |

BÉRENGER

MARGUERITE

MARIE

JULIETTE

برانژه اول، پادشاه
ملکه مارگریت، نخستین همسر شاه برانژه اول
ملکه ماری، دومین همسر شاه برانژه اول
دکتر، که جراح، جلا، باکتری شناس و ستاره شناس است.
ژولیت، خدمتکار و پرستار
نگهبان

دکور:

بارگاه، کمابیش درب و داغان، کمابیش گوتیک. وسط صحنه، مقابل دیوار انتهای صحنه، چند پله که به تخت شاه منتهی می‌شوند. در دو طرف جلوی صحنه، دو تخت کوچک تر هست، تخت‌های ملکه‌ها، همسران شاه. انتهای صحنه، طرف راست (طرف چپ تماشاگر) در کوچکی است که به اتاق‌های شاه باز می‌شود. انتهای صحنه، طرف چپ، در کوچک دیگری است. جلوی صحنه، باز هم طرف چپ، دری است بزرگ. بین این دو در بزرگ و کوچک، پنجره‌ای گوتیک. پنجره کوچک دیگری طرف راست صحنه؛ و در کوچک دیگری در جلوی صحنه، همان طرف. نزدیک در بزرگ، نگهبان پیر با نیزه‌ای تیرزینی. پیش از بالا رفتن پرده، در حین بالا رفتن پرده، و چند لحظه‌ای پس از بالا رفتن پرده، موزیک به اصطلاح سلطنتی شنیده می‌شود، چیزی شبیه لوه‌های سلطنتی^۱ قرن هفدهم.

نگهبان: (اعلام می‌کند.) اعلیحضرت، شاه برانژۀ اول. زنده باد شاه!
شاه، شئل ارغوانی بردوش، تاج بر سر، عصای سلطنتی در
دست، تقریباً به سرعت از در کوچک سمت چپ وارد می‌شود،
صحنه را طی می‌کند، و از در سمت راست انتهای صحنه بیرون
می‌رود.

علیاحضرت ملکه مارگریت، نخست همسر اعلیحضرت،
در معیشتان ژولیت، مستخدمه و پرستار ایشان. زنده باد
ملکه!

مارگریت و به دنبالش ژولیت از در سمت راست جلوی
صحنه وارد، و از در بزرگ خارج می‌شوند.

علیاحضرت ملکه ماری، دوم همسر اعلیحضرت، اما
نخست دلبر، در معیشتان ژولیت، مستخدمه و پرستار
ایشان. زنده باد ملکه!

ملکه ماری، به دنبالش ژولیت، از در بزرگ سمت چپ وارد،
و از در سمت راست جلوی صحنه خارج می‌شوند. ماری
جذاب‌تر و طنزتر از مارگریت به نظر می‌رسد. او تاج بر سر و شئل
ارغوانی بردوش دارد. جواهراتی نیز دارد.

دکتر از در سمت چپ انتهای صحنه وارد می‌شود.

عالی جناب موسیو دکتر اعلیحضرت، جراح، باکتری شناس،
جلاد، و ستاره شناس دربار.

دکتر تا وسط صحنه می‌آید، سپس انگار چیزی را فراموش
کرده باشد، بر می‌گردد و از همان دری که آمده خارج می‌شود.
نگهبان چند لحظه ساکت می‌ماند. به نظر خسته می‌آید.
نیزۀ تبریزی اش را به دیوار تکیه می‌دهد و در دست هایش ها
می‌کند تا گرم شوند.

سردر نمی آرم، این ساعت دیگه هوا باید گرم باشه. ای شوفاز، روشن شو. فایده نداره، کار نمی کنه. ای شوفاز، روشن شو. رادیاتور سرده. تقصیر من نیست. به من نگفته بود که منصب آتش دار اعظم رواز من می گیره! لااقل رسماً که اعلام نکرده بود. آدم از کار اینها سردر نمی آره.

ناگهان سلاحش را برمی دارد.

ملکه مارگریت باز از در سمت چپ انتهای صحنه پدیدار می شود. تاجی بر سر و شل ارغوانی نه چندان نویی بر تن دارد. تاحدودی سخت گیر به نظر می آید. جلوی صحنه، وسط، می ایستد.

ژولیت در پی او می آید.

زنه باد ملکه!

مارگریت: (درحالی که دور و بر را می نگرد، به ژولیت) چقدر گرد و خاک اینجاست. روی زمین چقدر آشغاله.

ژولیت: من تازه از اسطبل می آم، شیر گاو می دوشیدم، علیاحضرت. تقریباً دیگه از شیر رفته. فرصت نکردم لیوینگ روم رو تمیز کنم.

مارگریت: این که لیوینگ روم نیست. این بارگاهه. چند بار باید این رو بگم؟

ژولیت: بسیار خوب، بارگاه، آگه علیاحضرت این طور مایل اند. فرصت نکردم لیوینگ روم رو تمیز کنم.

مارگریت: سرده.

نگهبان: علیاحضرت، سعی کردم شوفاز رو روشن کنم. اما کار نمی کنه. رادیاتورها حرف گوش نمی دند. آسمون گرفته،

به نظر نمی آد ابرها به این آسونی ها خیال متفرق شدن داشته باشند. خورشید دیر کرده. درحالی که خودم شنیدم اعلیحضرت بهش دستور دادند آفتاب کنه. پس این طور! هنوز هیچی نشده خورشید از اوامرشون سرپیچی می کنه!

نگهبان: دیشب ترق تروق هایی شنیدم. دیوار یه ترک برداشته. مارگریت: هنوز هیچی نشده؟ چه همه چی به سرعت اتفاق می افته. به این زودی ها انتظار نداشتم.

نگهبان: من و ژولیت سعی کردیم پُرش کنیم. ژولیت: نصفه شبی من رو بیدار کرده، خوابِ خواب بودم! نگهبان: اینهاش، دوباره شد. می خوانید دوباره یه امتحانی بکنیم؟ مارگریت: فایده نداره. زمان رو که نمی شه به عقب برگردوند. (به ژولیت) ملکه ماری کجاندا؟

ژولیت: باید هنوز سرگرم توالت کردن باشند. مارگریت: معلومه! ژولیت: آفتاب زده بیدار بودند. مارگریت: اوه! واقعاً که!

ژولیت: می شنیدم تُو آتاقشون گریه می کردند. مارگریت: یا خندیدن یا گریه کردن، تنها کاری که ازشون برمی آد همینه. (به ژولیت) فوراً بفرستید دنبالشون. بیاریدشون پیش من.

درست در همین لحظه ملکه ماری، با همان لباسی که شرحش رفت، پدیدار می شود.

نگهبان: (لحظه ای پیش از ورود ماری) زنده باد ملکه!